

بزرگی بود صاحب علوم عقلی و نقلی با صفات پستیده و اخلاق حمیده سخاوت آنحضرت را نهایتی  
 نبود بصفتنهای ارجمند و کره‌های بلند موصوف زبان را طاقت تقریر و قلم را قوت تحریر مراتب  
 فضایل آنجناب نیست بتاریخ بستم ماه ذیقعد سنه یکترار و دو صد و پنجاه و پنج بحسب روی نیاز  
 بهر گاه بی نیاز نمود عالمی را انوسهاست از محدثات آنحضرت باغ کلان و چسپ در موضع ماونا  
 پیچیده متصل عبید گاه که جنبه شرق بلده حیدرآباد که مقبره حضرت قبله و آنحضرت با شد  
 است و گنبد عالی بر مزار قبله موصوف نیز و خانه باغ و چسپ که در تمام شهر مانند دی ندر و هم موجود است

## شاه سید محمد بن الحسنی المعروف بسیدن صاحب قدس سره

خلف الصدوق حضرت سید عالم الحسینی قدس سره که آنجناب بشاه اعظم صاحب شهور بودند  
 مکان بود و با آنحضرت در کوچ سربسته چوڑی بازار متصل استوار چوک حیدرآباد بود که درین  
 ایام آن مکان در علامه مشر زاده آفاق مبارک الدوله باور در آمده است الفرض آنجناب  
 در عهد حضرت غفرانآب درین سفر بیدار بقید حیات بوده بر سر هدایت و ارشاد عملی توجه  
 میفرمودند و نظر الدوله حال احتشام جناب لصدق اعتقاد با وصف دشمنی در سب امامیه  
 میداد آنحضرت بود و همواره حاضر جناب میگردد و خود در تمام العمل می آوردی نفسی آنحضرت اینک با وجود  
 بودن سواری پالکی و سیانه و غیره و آدامان خدتی خود متوجه بازار شده اسباب خوردنی بدست  
 خود می آوردند در آن اثنا اگر سواری کسی از امیران سرکار مطلق گشت او از پالکی خود بسیار آمده  
 آداب بیامی آورد و اسباب خریدی آنحضرت بر سر و دوش خویش اندرون محل میرسد و قدس سره  
 شده مخصر میگردد و عاصی محرق قلم چشم خود دیده و همواره حاضر جناب در طفولیت میبودن شریف  
 آنحضرت قریب هشتاد رسید به بود و نهایت تقدس بتاریخ نسبت و ششم صفت النطفه

سنه یکمزار و دو صد و ده هجری متوجه بهشت برین شدند منرا آنحضرت در ضمن مسجد کربلا در آن  
 کمان شیردل که آن مسجد بنام سید رضاشاه مشهور است بر چو تریه کلان زیارتگاه خلایق است  
 چهار فرزند ولید را آنحضرت بودند ارشد اولاد و همین پور خلافت و ولایت سید رضاشاه موصوف  
 که در عین حیات والد ماجد بود با جمیع علوم عقلی و نقلی و استکمال فاریت و فنون خوشنویسی و غیره  
 مقتدای عهد و یکتای روزگار خویش گشته فیض عام جاری ساختند که از کثرت تلامذہ شب و روز  
 فرصت یک ساعت نیکر وید و پیر عالیقدر از ملاحظه انجالی دعای فریوان بجناب قدس لیس  
 در باره صحت و سلامتی ایشان میگردید بعد حلت پیر بزرگوار از مکان مذکور برآمده اندرون محله  
 شیردل متصل مسجد حیات صاحب مروج و والدہ سلطان عبدالقادر شاه مسکنی احداث کرده  
 و مسجد بزرگ آباد نموده مدرسه جاری ساختند چنانچه عاصی محرر اوراق بعد فراغت از سنن  
 شرح ملا همراه حضرت سید نورالاصفیا صاحب که آنحضرت از آنجناب شرح معنی میخواندند بی رفت  
 و تا سه پیر روز همین منزل بوده و شاگردی آنحضرت از آنجناب بجهت است که سید رضاشاه موصوف  
 بهره استفاده از جناب حضرت سید نورالعلی صاحب قبل حال نموده مشهور آفاق بودند لهذا  
 حضرت امینیا صاحب مضایقه نکرده بسبب مطلق توای حضرت قبل تکلیف درس نداده  
 حسب الحکم رجوع بسیدین صاحب فرمودند الغرض عجب وقت بود و عجب بزرگان عهد غیر از تحصیل علم  
 و تذکره علوم عقلی و نقلی و شوق خوشنویسی و انشا پر دازی و شعر خوانی و انشا گوئی ذکر  
 لب و لب بجا هرگز هرگز بنظر عاصی نہ آمد درین ایام اول فکر زبان و بعد از آن فکر سلامتی اطفال که  
 چسبک کم سلامت میگزار و پس از ایشان فکر تقاضای قرض خوانان خصوصاً اندیشه پر خدش  
 قرض عروب که سوای مسامله با ایشان بهکس یک جبه قرض نمیدهد خدا ایتنان خیر کند معذرا آنحضرت  
 در علم سلوک پیشوای طریقت و معرفت بودند بعد مدت اراده کردند بر طبق تکلیف نواب

الف خان بهادر کرده در آنجا رفت تا چهار سال اقامت ورزیدند بهادر معتر بسیار بسیار خدمت نمود پس از آن باز تحبیر را با او تشریف آوردند شوکت و صلابت بدرجه بود که هیچکس از علما و فقرا و امرای غیر از دست بوسی چاره نمیدید هرگاه نزد امیر الملک بهادر در راجه چند و لعل چهار راجه بهادر بملاقات عبیدین تشریف می بردند بالای لطف منده خود با رزوی تمام می نشانیند و معذرت مینمودند و محترم میگردیدند در عبادت الهی و قرآن نویسی با اعتقاد و انقیاد همواره معمور نماز جماعت گاهی قضا منیگر و دید نماز تراویح خود میخواندند که حافظ بودند در تعلیم خوشنویسی سده ها کس بهره مند بنا هیچ پانزدهم ماه جمادی الثانی در سنه یک هزار و دویست و چهل و شش حج کرد و ولایت حیات نموده به عالم شمس توجه فرمودند چهار فرزند و لب حضرت شاه اعظم صاحب موصوف بودند همین بود خلافت حضرت سید نصاحب که احوال ایشان بقلم آمد و می سید عبید الولی ایشان هم خوشنویس خطا عربی و فارسی نستعلیق مینوشت شاعر علم کس و فارسی نیز دشت اما بدست همیشه در عالم تکلیف گذشت سومی سید محمد باقر العیسوی کلام شریف لطیف و یاقوت خوب مینوشت که گاهی ناعه منیگر و در علم کس و فارسی و غیره کمال دشت و خوشنویسی هفت قلم سده تمام دشت و مینوشت چون با ستادی ثابت جنگ رسل صاحب فرزگی و کسل انگریزی نوکر شده تعلیم خوب داد او بوقت روانگی خود بولایت بمبئی و در حضور حضرت سفر مشرفی سعی نموده بجای سیر حال خنجر رو پیوسته سرفراز کنایه تاحیات ایشان جاری بود فرزندان ایشان بمشاس منصب داری حاضر سرکار دولت دار اند و چهارمی در عین شباب انتقال نمود چندان مشهور نشد القصر چون سید نصاحب حلت فرمود فرزندان ایشان در پهلوی حضرت شاه اعظم صاحب مدفون نمودند و بهر دو فرزند بجای مرحوم مذکور تحصیل علوم مشغول اند و به نهایت عفات موصوف هستند

## حضرت شاه موسی صاحب قادری قدس اللہ سرہ العزیز

آنحضرت از اولاد حضرت شاه عبدالرزاق صاحب فرزند حضرت عوث الاعظم محبوب سبحانی قدس اللہ سرہ العزیز از اولاد آنحضرت در سنه یکہزار و یکصد و پنجاه و دو ہجری در بلکہ حیدرآباد واقع شدہ چون در فرزند ہی ہمیشہ خود والد شریف آنجناب سید محمد علی الدین عرف قادریاوشاہ کہ ہم نام جد اعلا ی خود پیر شاہ محی الدین قادری مشہور آفاق اندر روضہ جد حقیقی والد آنحضرت سمسے سید عبدالحی الدین متصل لنگر حوض قلعہ محمد نگر گوکنڈہ است و عرس والد آنجناب بتاریخ چهارم ماہ حجب المرجب بکمال تکلف میشود کہ تمامی طوائفہای رتخاص بلکہ بصفاق اعتقاد حاضر شدہ مہجر بجامی آرند و امیران تمامی شہر نیز حاضر میباشند و آنجناب اندرون بلکہ متصل دروازہ مل قدیم کہ مزار شریف آنجناب است مسجد قدیم را آباد کردہ و شریف میباشند لہذا آنحضرت اکثر بخت است والد خود از مستند پورہ حاضر میگردد و دیدند حضرت پیر شاہ محی الدین جد اعلا ی آنحضرت بہنایت تقدیر از آنجناب خرق عادات بسیار بطور آمدہ چون آنجناب در سنہ یکہزار و یکصد و ششست ہجرت خرامیدند و جناب حضرت موسی صاحب بعد والد خود در سن نوزدہ سالگی مسند آرای ہدایت و ارشاد گردیدند تیاری روضہ شریف در سنہ یکہزار و یکصد و چند ہجری فرمودند و تا چارہ سال نماز پنجگاہ بتبقیہ باجماعت خواندند و مشغول ریاضت شاقہ و مراقبات و مشاہدات گردیدند و کبچ عزلت اختیار نمودند بندگالعالی حضرت غفران تاب سیر نظام علیخان بہادر آصفیہ ثانی بلاقات آنحضرت آمدہ آنحضرت بعد زیارت روضہ والد ماجد خود چون بر فرش ریگ استادہ بودند متوجہ حضور پر نور شدہ ارشاد کردند لہذا صاحب برین فرش ریگ فقرانشستن بہتر است خود بدلت فرمودند بسیار بہتر

هر چند بعضی از امرای طلب سند خاصه آواز بلند کردند خود بدولت منع فرمودند که فرشتگان  
 بزرگان بسیار بهتر از فرشتگان دیگر است پس آنحضرت و حضور با هم نشستند و کلام نمودند  
 و تمامی امرای حاضر استاده میدیدند در سینه یکبار و یکصد و هشتاد و یکبار دعا میخواندند  
 رفع اساک باران شده رود موسی بطینیانی در آمد که فیصل شهر را شکسته آب از اندرون بلده  
 گذشت همه ذرات نامی محلات را دست ارادت و اعتقاد و بیعت بدست آنحضرت بود و سردار الملک  
 گمانسی میان میزید و معتقد آنحضرت بوده بتاریخ بست و یکم ماه ذیقعد سنه یک هزار و دویست و  
 پانزده هجری بهشت برین خرامیدند عالی رانده فیفسوس سهادت داد و مزار شریف متصل  
 روضه والد ماجد آنحضرت است تاریخهای جلالت آنحضرت آنچه بعضی سید خیر آورد و قطع  
 روزیکه شاه موسی رو کرد سوی بزوان از پرتو جلالش بدر میفرشتند از سالکان  
 بلده فریاد و غل بر آمد در وادی مقدس موسی بنور حق شد و دیگر عاشق او شاه موسی  
 قادری دیگر تجلی موسی بفرودس شد مصرع عجب شاه موسی کلیم خدا بود  
 سر آداب بگیریم دو موسی را رقم کردم  
 یک موسی کلیم اللہ یکی موسی خلیل اللہ

## حضرت سید غلام علی شاه قادری

همین بو خلافت و هدایت حضرت شاه موسی قادری اند زبان را طاقت تقریر و قلم را  
 قوت تحریر اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن برگزیده حق نیست فرشته کریم بود که در  
 پیکر بشری بوجود آمده برای هدایت خلق الله جلوه آرای سنا در شاد و کرامات گردید عابد  
 زاهد سخی گذار تقوی و طهارت آنحضرت را نهایتی نبود هزار با خلق الله مرید و معتقد تمام  
 بودند محلات حضور پر نور اکثر مرید آنجناب مذابالای قبر شریف والد ماجد خود گنبد عالیشان

کمال خوبصورتی بنهایت خلوص و بی تمیز در آوردند و گاهی پا از سجاده خود بیرون نکند شسته  
 مدتی از عارضه ضعف قوی و مفاسل طاقت رفتار که مانده بود بالای تخت چوبی شبانه روز  
 تشریف داشته نماز پنجگانه ادا میفرمودند تا پنج است و ششم ماه جمادی الاول سنه یک هزار و  
 دویست و پنجاه و هشت هجری از دار فانی بفرودس برین تشریف بردند خلقت خدا از پیرو  
 جوان زن و مرد امیر و فقیر بحساب تمهید جنایزه آنحضرت گریه کنان از مکان آن حضرت  
 تا بکوسه ای امر او فقرا همه شریک نماز شده تا بروضه والد ماجد رسانیده متصل گنبد عالیشان مدفن  
 ساختند از برداران آنحضرت حسینی بادشاه صاحب شاه غلام قاسم صاحب شریطی خدمت  
 تجمیر و تکفین بجا آوردند و حضور پر نور بندگال تعالی ناصر الدوله بهادر دام اقبال براس  
 اخراجات قاتحه مرحوم مغفور مبلغ چهار هزار روپیه و مرشد زاد ایضا جبه حضرت جمال التنا بیگم  
 که مرید بودند دو هزار روپیه و علی بن القیاس از اقربای حضور و از امیران سرکار نیز بلف در  
 مقدور زربا بار سال آوردند از تصرفات آنحضرت یکی آنکه همیشه حکیم محمد اکبر حسین دختر کلان  
 ناکتندای حکیم نسالصاحب مرحوم از شدت هنگامه و بار در بلده حیدرآباد از چند سال جا لیت  
 ترسیده بر بلور خود گفت که مرا مرید آنحضرت نمایند نشود که درین شور و زور و با که انسان را  
 فرصت دم زدن نیست بجز بیعت مرشدی بی پر قضا کنم و این آرزو در دل من باشد چنانچه  
 از شدت و با بسیار اندیشیده بهیچون روز که است و ششم ماه ربیع الثانی بود جناب آنحضرت  
 عرض کرده بوقت شب است و هفتم ماه مذکور مرید کنانیدند بوقت خواندن دو گانه شکر چه  
 جناب قدس الهی آنحضرت ارشاد کردند که این دختر ناکتندار ابله با سرخ عروسانه نماز  
 بخوانا مندرک انشاء الله تعالی در همین تاریخ عروس شده بنگاه خواهد رسید خدا بیتال  
 شاه این معنی است که بهیچون تاریخ ماه آینده برابر یکسال باز دواج عاصی مولف این تاریخ

گلزارِ صفینہ در آمد و علی بن النقیاس خرق عادات بشمار از آنحضرت بطور آکره اند اما حضرت شاہ قاسم صاحب از کمال اعتقاد و پشیمانی حق نسبت والدین باشد بجناب آنحضرت یعنی در خدمت برادر بزرگ خود بجای آوردند و داماد آنحضرت فرزند حسین باو شاہ صاحب را بجای آنحضرت برسد خلافت نشانیده خود بان بزرگی و عالی منصبی خدمتگداری میفرمایند و نیز از اجابت عرضها و خوراکیهای شبانه روزی مریدان که قریب یکصد کس از زن و مرد فرود می آیند بدم خویش گرفته اند و درینولا در بیماری عمارت روضه شریف آنحضرت مشغولند کمان و دروازه کلان درگاه شریف بود خالقان بهرامی ثنات آنحضرت است زبان را طاعت انما خصایل ستوده و اخلاق حمیده حضرت شاہ علام قاسم صاحب نیست که جمیع صفات بزرگانه موصوف اند علام محی الدین خان بہادر منصب ارسرکار کہ به عام عقلی و نقلی بیکتای روزگار و در فن شعر و خوشنویسی فرود بر عصر خود اند تا بیچ رحلت آنحضرت کہ بنام نامی است مناسبت دارد و علام علی الولی گفته گذرانیدند

## حضرت شاہ قنوج صاحب قدس سرہ

آنحضرت پید عالیجناب از گجرات در عهد مبارک خان ناظم حیدرآباد شریف آوردند از اولاد حضرت شاہ عبدالرزاق صاحب فرزند حضرت محبوب بجانی قدس اللہ سرہ العزیز اند بر شرف شریف بیچ امرا از آنحضرت بطور نمئی آید صایم الدہر قایم اللیل بعد نماز عشا، وقت خوردن طعام آنحضرت بود هر کس کہ شریک نماز مغرب و عشا، میگردید یعنی خورائیدن چیز خست میفرمودند لهذا مردم بسیار شریک طعام میباشند چون از احوال بزرگانہ آنحضرت مبارک خان مطلع گردید مستعد خود را بخدمت شریفیش فرستادند باعث طلب بجا خود داشت ہر گاہ آنحضرت

بنام او تشریف برده در دیوان خانه اش نشسته اند و در بیت الخلا بود و عادت داشت که  
 از بیت الخلا بدیرتر فراغت مییافت برادر نسبتی او که جوان نا قدر فهم بود و قیقا ایشان را  
 معجین بنام در دیوانخانه نشسته دید از راه جمل کلمات نالایق بر زبان آورد باین  
 سخنها که فقیران اینجور را غیر از چه دوستی است از اسراف فقیری بهره نیست همه بکار است و  
 آنحضرت سماعت کرده هیچ جواب نفرمودند تا اینکه بسبب بر نه آمدن مبارزخان آنحضرت  
 بر خاسته بیرون آمدند و سوار پالکی شدند که در و شدید و شکم آن جاہل نالایق پدید شد  
 و او را بر زمین مانند مرغ نیم سبل بر انداخت و لمحه رفت و دم زدن نداده نیم جان در حالت  
 بیقراری قریب المگ ساخت زوج او بر در بیت الخلا رفته اظهار حالش نمود مبارزخان بر آمده  
 از مردم پرسید که چه سبب در و شد و چه چیز در خورش در آمد کسانیکه دانای راز بودند  
 عرض کردند که حضرت شاه قلیاح صاحب تشریف آورده بودند و ایشان سخنان نالایق گفته  
 و آنحضرت یقین آزرده برخاستند بجز و یک سوار شدند در در شکم ایشان پیداشد و بیقرار ساخت  
 مبارزخان نهایت متفکر شده هر دو پسران خود را سوار اوه فل که تیز رو بود بجناب آنحضرت  
 فرستاد که بالای اقدام حضرت اقتاده بیارند چون بنام خود رسیده خوانستند از پالکی بر آینه  
 هر دو پسرانش بر قدم اقتاده همراه خود آوردند مبارزخان و برادرش در جلو خانه آمده بر  
 اقدام اقتادند و در مکان آورده نشاندند در باب او سفارش نمود حضرت قدری آب  
 طلبیده همین که چیزی خوانده عنایت کردند اثری از در و باقی نماند و عرض کرد که از غلام  
 فی الواقعی بی ادبی شد و بسزایید بحال عوض آن همین است که غلام را همین وقت در بیت خود  
 سرفراز فرمایند پس اسباب مریدی حاضر نموده مرید آنحضرت بصدق اعتقاد گشت و  
 مبارزخان بعد از شش روز و بعضی متعلقان خویش مرید گردیده مشهور آفاق شدند



و همین طور هزار بار در معتقد آنحضرت شدند گویند هرگاه مبارز خان بجهت خدمت مقابل جنگ  
 بالواب مغفرت نواب آصفیاه بجناب آنحضرت حاضر شده اسباب عنایتی محرم شاه بادشاه که  
 شمشیر و سپر و کمر خنجر مصحح با فرمان واجب بالا ذنجان بادشاهی و خطوط پرتالید و تهدید اعیان  
 دولت مثل امیر الامرای حسین علیخان درباره بر آوردن و کشتن نواب موصوف بنظر گمیبا اثر  
 آنحضرت در آورده اجازت جنگ طلب آنحضرت فرمودند که هرگز هرگز با آصفیاه جنگ کنی  
 که او مرد مسلمان با خدایت و مؤمنان التدریج فائده نخواهد بود بلکه نقصان جان شما  
 معلوم میشود و او نشیند و بمقابل در آمده جان بجان آفرین داد نواب موصوف بعد فتح خیدر آباد  
 بخانه آنحضرت آمده ملاقات کرده بسیار مستقد شدند و نذر مال گذرانیدند معمول آنحضرت بود  
 که بی حضرت دو خلیفه داشت یکی پراز رویه و قلمهای نقره و دیگر از هون با هر گاه کسی محتاج  
 می آمد است دست و خلیفه راست یا چپ هر چه در قسمت او باشد کرده بر آورده با و بطور  
 مسافحه در دست او عنایت کرده می فرمودند که من دیگر خدمت شما خواهم کرد فرزند ارشما  
 شدم و این را بیرون دروازه من ملاحظه فرمایند الغرض ذات آنحضرت مقتدرای زمانه بود  
 بالای شرح مستقد در سینه بزار و یکصد و پنجاه و شصت سکه داخل حبت شدند لکن علیخان  
 ایجاد تخلص تاریخ وفات آنحضرت بر این مصرع بر آورد مصرع شاه قنوج زبده عرفا به محمد خان  
 عرض یکی حضور و قلعه را گویند که بسیار میرید و معتقد آنحضرت بوده دروازه درگاه شریف که  
 در کوچه سربسته متصل انوار چوک در پهلوی تعلیم مقصود علی بیگ واقع است و بر سال و نکل  
 میرشد خوانی میشود تا بودن سید محمود علی بیگ آنحضرت عرف چو میمان کرد مرشد که عشق  
 تخلص میکرد در علوم فارسی و هندی و بر آوردن تاریخ و صنایع و بدایع و لطائف آن فرزند  
 روزگار بودند و در محرم جماعتها تیار کرده مرثیه های خود میخوانیدند مردمان ذمبقند و در

در لیده همیشه ایستادند و در محرم بحاجت میخوانید و عاصی همیشه بخدمت ایشان مستقیماً  
 بود و عظم الامرا را سطوحاً در راهام سکر کمال قدرانی همواره در صحبت خود داشت عرس سبکدوش میبودند  
 و ریویلا از سپهسالاران آنحضرت غیر مشهوران را نام اعلام محی الدین خان با وزیر شش سورا فاق از بلکالات بسیار

## شاه تجلی علی

ایشان مرید و شاگرد حضرت شاه معین تجلی قدس سره بودند که خطاط زبیا از ایجا و واخترع  
 آنحضرت و خطا تشبیه میگردید مانند ایشان یعنی مثل شاه معین صاحب موصوف تا الی الان زیادت  
 استادان ولایت ایران و اهل هند هم قایل آنحضرت اند و بسام مردم بتلاذت در آمدند از تصرفات  
 آنحضرت یکی اینکه محمد خلیل الله خان استاد زاده حضور پر نور حضرت غفر انکاب که به او آن وقت  
 و شش روز در مریدی آنحضرت اعتقاد تمام داشت چون آنحضرت را بعد حلت بیرون دروازه  
 علی آباد مدفون ساختند آنحضرت بعد از چهار ماه بخواب محمد خلیل خان آمده فرمودند که مراد زمین  
 غصب مدفون کرده اند جایی دیگر دفن نمایند پس خان مذکور باد و صد جوان بوقت نیم شب  
 از مکان خود که بیرون دروازه یا قوت پوره حیدر آباد است بیرون شهر رفتند با نیشه اینکه  
 خلاف شرع بعمل می آید با او بلوه شود بالای قبر آمده قبر را کشاده دیدند که کفن موم نقش بهر بعضا  
 تمسکه روز اول بود همچون مضمونی امانت است لاش را بر آورده بالای پلنگ نهاده بکمان خود  
 برده در باغ خویش مدفون ساختند بر از لوبی ناخوش یا رطوبتی یا بیخ از آن خاک نبوده شاه  
 تجلی در خدمت آنحضرت بوده بهره کمال از فقری و خوشنویسی و غیره بر میباشند و کمال رسیدند  
 شاعر و ناز و مصوبی بدان تصویر شبیه حضرت غفر انکاب با جواهر که از حضور پادشاه  
 عنایت شده بود کشیده چنبر از رویه الغام یافت برابر قد مبارک حضور پر نور کشیده بودند



برای غسل شسته بودند آب گرم تر که خود مانند آتش گرم بود بر بدن خود از دست پیر سخت که بر بدن  
 طفل همی افتاد و طفل خنده هامیکرد و هیچ تکلیف گرمی آب بر بدن طفل و بجز اطفال بنظر نه آمد  
 و بسیار حاضرین بچشم خود با دیدند و معتقد آنحضرت گردیدند که مشهور آفاق است گنبد آنحضرت  
 در قصبه نسکا است عاصی نیز زیارت مشرف شده ممتاز الامرار نهایت اعتقاد بود و ممتاز الدوله  
 ولدش را بسیار بسیار اعتقاد هست

## حضرت شاه بیدین صاحب قدس سره

از جمله بزرگان روزگار و نهایت مقدس و جمیع صفات بزرگان و اخلاق کرمانه موسوم بیدان  
 آنحضرت در طریقه قادیان بسیار در عرس والد خود که آنحضرت میگردد تمامی امر او فقرا و مشایخین  
 و غیره می آمدند و همه عامه و خاصه حیدرآباد و ساکنینش زند قلیاروی با گوشت بسیار روان آبی  
 تنوری آنحضرت مشهور آفاق است که امیر و فقیر همه بخورند و قابل اند که هیچ طعام لذیذ باین لذت  
 نمیرسد معنی این افراط که مردم بخورند و باز چهارچهار حصه بنام اقربای خود میسرند این تصرف  
 خاندان آنحضرت است از بست و پنج پلنهان و از پانزده پله گوشت داروی کم بخت و پزنی آب  
 و پس از رسیدن وقت موعود آنحضرت بچنت خرابیده در باغ خود که متصل روضه شاه یوسف  
 صاحب شاه تشریف صاحب است مدفون گردیدند

## حضرت شاه عبدالصاحب

نزد حضرت شاه بیدین صاحب حرم بجای پدر عالیقدر خود بر سرندار شاد و ممکن اند و بدستور  
 سهو و در سلسله بزرگان خود میرد میکتد آنچه که فضایل و کمالات خاندان آنحضرت است

بذات شریف ایشان موجود و معجز اخلاق حیدر دارند که بزبان نبی آید موافق معمول ستمه  
عین مسکنند و تمامی ادنی و اعلی را اعتقاد با آنحضرت است ذات آنحضرت بتقدس و نورع بود کل  
مشهور روزگار است

## حضرت میر حمید صاحب در سره

آن حضرت ساکن محلی بندر بودند و عهد حضرت غفرانآب وارد لیده حمید را آباد شده بسیار  
خرق عادات از آنحضرت بشایده مردم درآمده باز بوطن خود رفته رحلت فرمودند تمامی اهل بندر  
چو سلمان و مسعود و انصاری همه معتقد کرامات آنحضرت اند و قبر شریف در محلی بندر است و در فرزند  
آنحضرت بودند خردید صاحب که یکبار حمید را آباد آمده باز بوطن رفته و درین شباب رحلت نمودند  
فرزند کلان که ذکر آنحضرت می آید

## میرن صاحب

فرزند بزرگ حضرت میر حمید صاحب موصوف اند اول در عالم شباب برای سعادت حج زیارت  
بیت الله شریف و دیدن منوره طیبه زادها الله شرقاً و تعظیماً رفته بدت یکسال مراجعت نموده یکبار  
مرزا محمد خلیف شاه تجلی علی فرود آمده تا یکسال اشراف داشتند عاصی و برادر عاصی شب و روز  
حاضر خدمت بودیم انخرق عادات آنحضرت کی اینک بجز ملاقات دل نمیخواهد که حضور  
آنجناب را گذشته بجای دیگر رود چون در استنای پایاده بلباس فقیرانه سر و پا برهنه  
بالکفی و تنه بند و دوپطری آینه خلقت خود بخود همراه آنجناب بیرون نور و جاس است  
سیادت و عجز و نیاز بر چهره منوره آنحضرت تشیح میکند بعد یکسال اراده وطن کرده در سنه  
یکزار و دویصد و هفده هجری روانه وطن خود محلی بندر گردیدند و بعد مدت بسیار

در سنہ یکہزار و دویصد و پنجاہ و ہشت ہجری بمجید آباد تشریف آورده چند سیالاکوہ مبارک  
 بودہ باز در آستانہ روضہ علم مبارک بی بی بیرون دروازہ دبیر پورہ فرزند آمدند مہلدا حبیب  
 بہادر باعقاد تمام خدمت پیوندہ بحسب عالم افتادگی فقیرانہ دارند کہ از جہاں آنحضرت ہو یا است  
 انسان را بدل اعتقاد پیدا میشود و یاہ حسب سنہ یکہزار و دویصد و پنجاہ و نہ ہجری روانہ وطن ہستند

## شاه ظاہر صاحب قدس سرہ

از اولاد حضرت محبوب جان میران محی الدین جیلانی قدس سرہ العزیز زاندر مرشد و الاحباب  
 چنیامینی علمائت ظاہری برج بود و خلقت بسیار و معتقدان آنحضرت بود چون حلت فرمودہ  
 در احاطہ کلان کہ سبھی فرییم منقل موسی باولی سہ سہ جہت علمی علم است در فوت کردیدند درین و لا  
 از پیرہگان آنحضرت صاحب سجادگی بذات سید قمر الدین صاحب است و ایشان بخوبی ہائے  
 بزرگانہ موصوف عمر آنحضرت در باب سہ الاول میکنند و تاریخ یازدہم ربیع الثانی تحت نشین  
 شدہ بمبریدان و معتقدان خود بارشاد و نقلین بمصرف بیکر و نہ تا حال سلسلہ جاریست  
 و در فرزند ولیند دارند بزرگترین سید حاجی صاحب بصفت بزرگانہ موصوف و خرد سید محمود و منا  
 و عالم ابتدای شباب بکارهای بزرگانہ مصرف اند

## سید احمد علی صاحب قدس سرہ

بسیار بزرگی تمام سالک دیوانہ و مجذوب سالکانہ بودند از آنحضرت پر نور و امام اللہ اقتبال  
 یا فرمودہ از ملاقات آنحضرت مخطوط میشدند و خدمتہا میفرمودند گویند سید احمد علی صاحب  
 و عالم مرشد زاوگی حضور پر نور فرمودہ بودند کہ بعد حضرت سفرت منزل شام را ہی سلطنت خواہد



میر حضرت شاه ابراهیم صاحب مرشد حضرت قطبی صاحب موصوف بود بسیار سخاوتی میگذازید  
 در اولاد ایشان المتخلص بنخاص و برادر ایشان طه شاعر خوب بودند از نزد هم آریجه بهادر بود میر  
 داشتند فرزندان ایشان آواره منش تا کشور حلی فی الجمله از همه نمیده اند معاش قدری

وزمین دارند

## کرامت شاه

نام اصلی ایشان کرامت خان است از قوم افغانان هند و بعد از آن در ایچو پور و در عهد دیوانی  
 اسطوخا به در بلخ و حیدرآباد و در سال اسطوخا به یک چارچون و در میان سگی از آن نکر شده اکثر در چیل کوره میبوند  
 بعد چندی نزد مرشد خود که فقیری است بود مرشد شده بجز و یک شربت پس خورده پیر خورد  
 به وقت اسپ و خست و سلمی و غیره که مال پیش قیمت بود بر دمان بخشیده هر دو دست خود بالا  
 دوش نهاد و زبان را از سخن در کشیده سرا پا برهنه در راسته و بازار میگردد و در دست روز  
 اطفال حرکات طفلانه کردند و سخن گویا نمودند چون دیدند که او بجال بچکس توجه نداشتند  
 در حالت خویش مصروف بخیال دیگر است همه باز رسیده خاموش گشتند پس ایشان شبانه روز  
 در کوچه و بازار میگردد و هرگز لب سخن نشانه نمودند چون حال بد نمیشد دیدند هر روز  
 هر شب یکی از بندگان خدا ایشان را بخانه خود میرد و طعام لذیذ یا از قسم شرعی بازار میخوردند  
 و آب سرد مینوشانید و ایشان تا سیری خود میخوردند و بعد از آن انکار کرده دهن خویش  
 می بستند تا مدتی سالها همین طور گذشت و ایشان کساکش نفس خود را در هیچ آن موقوف  
 نمی نمودند اکثر چنین اتفاق شد که سگان راسته و بازار در کوچه با بوقت شب میگذرند و خون  
 از ساقها جاری میشدی و شخصی از غیب مرهم می نهادی و یا خود بخورد درست میگشتی تا مدت  
 ده سال همین حال گذشت اما اکثر در میان چوک که مکانی کوچک بود می نشستند و مردم خدتها میکردند



و ایشان هیچ از حال خود خبر نداشتند چون بنیر الملک بهادر در عهد میر عالم معتقد فقر بودند  
 مکان چوک را نیز سنجیده کرده برای ایشان گواره آویزان مقرر نمودند و فرستش دست  
 گواره از نوشک پنبه و امر شروع و سوزنی های خوب و تکیه های خرد و در بزرگ فرستادند  
 و پیرزالی که خدمت ایشان میکرد او را ماهوار مقرر نمودند که بخورد و خدمت ایشان کند  
 و دو مورچل برای جلوس ایشان در میان مردم بوقت برآمدن ایشان در بازار  
 فرستادند آخر چنان مقرر شد که ایشان باخیل حیل طفلان بیرون می آمدند و دو کس  
 مورچل میکردند مردم بازار بر سر ایشان با دامنها و خمرهای انداخته و طفلان بخوردند و ایشان  
 در میان طفلان خوشبها میکردند و میخندیدند و میدیدند و بازیها می نمودند و گاهی آهسته  
 میرفتند و در نشان نیز طفلان همراه ایشان میباشند اما طفلان گاه یکصد و گاه زیاده  
 وقتی کمتر ازین میبودند بعد چند ایام تلیمانجا بهادر مرشد زاده آفاق یک یا بوی خوبصورت  
 با ایشان دادند و ایشان بر آن یا بوسوار بر می آمدند و با او اشاره حکمرانی بر سر طفلان می نمودند  
 و از لنگه که عبارت از تهنه بند و دوستی پاچه باشد شعورت کرده اسلوک و آمدند و بر سر خود  
 رومال سرخ حرقیاز و بالامی بدن دوپایه میباشند و با مراد و میان بلطف و مدارا و با ایا  
 و اشاره سخن میکردند اما زبان را حکم نشانه می نمودند چنانچه روزی از عاصی عمر اوراق  
 در مکان آمدن نواز جنگ بهادر کو که تا دیر سخنهایشند و به اشاره جوابش داد آن روز جنبه بزرگ بود  
 در بدن پوشیده بودند این همه مقدمات بعد انقضای دوازده سال بخیری ظهور آوردند  
 اندرون دوازده سال ایام کار ریاضت چون از خویش خبر نداشتند تا سخن و ایما  
 و اشاره چه می رسیدند الغرض دیوانگی و آوارگی و جذب ایشان قابل تحریک بال لطف و  
 بالتوفیر بود با اینهمه حالات هر دو دست که سالها بر دوش بیکار بوده خشک شده مانده بودند

بتازگی برآمد و همو کار شد ندانم جم غنایات الهی است و گریه بسیار جوگیان را دیده شد  
 که دستهای بیکار ایشان بکار نه آمدند هرگز و در عهد ریاست و سلطنت بندگانی محض و  
 پر نور ناصرالدوله بهادری آصفیاه خلد الله ماله و عمره بر سر خورد و مال سرخ مصالح و ارجحیات و طریقات  
 بسته بپسین و گاهی سرخ پوشیده از دهنوتی عمره پیش قیمت شتر عدت نموده باخیل افغانان  
 و غیره بالای یابو برآمده و در بیابانی و در سهای بزرگان و نموش در عرس کوه شریف میرفتند  
 ز خلق خدا تا شام بگردند و در پیه پیو میزدند و در چهار اجه بهادری و در نزد شکار برای حدیث  
 مقرر بودند که شرح خوراک و حقه و غیره در آن پیش روزیکه بازالدوله بهادری باره و یکم اقله  
 محرز گردیدند و سوار سپ خاصه بودند و خلقت خدا با هجوم هزاران مردم میبیدند ایشان  
 نیز بر سر راه ملاحظه سواریش میبودند هر چند مرشد زاده موصوف با اشاره طلبی کرامت شاه  
 برگزینتوجه نه شد آخری شرفی بست آدم خود فرستادند که اهل خدمت گرفتند بعد ملاقات  
 از حضور پر نور او ام الشداق قال رساله سواران و نبل اسپ برای سواریش که عنایت شد  
 و موضع بود و نبل متصل قاعه بجایگزینت حضرت گشت در هر سواری مبارک حضور با لباس جبه و در مال  
 بر سر دهنوتی و کمر باد و شاله عمره بالای نبل در حوضه یا اسپ شمشیر بست سه سواران خود پیش  
 پیش در جلو سواری خاص میرفتند و در خانه خود هرگاه هر روز می نشستند و ریافتند نخل  
 و مخارج خود میگردند و نوکری از سواران قرار و نبل میگردند و غیر حاضر با با اشاره تمیبه  
 می نمودند شخصی از سپران مولوی آوزنگ آباد از ابا و اشاره و مافی الضمیر شاه صاحب مذکور  
 با دراک خود آشنا شده از طرف ایشان سوال و جواب و حکمرانی میکرد و ایشان هر جا که میرفتند  
 با استصواب و سخن میگردند و اوسطابق ضمیر ایشان بزبان خود میگفت چنانچه در حضور پر نور  
 نیز بوقت ملاقات همین کس از طرف ایشان می فهمانید و حضور بسیار متعظیم و توفیق ایشان ملاقات میفرمود

سن ایشان قریب بهشتاد سال رسیده بود اما از دو و آنهار غلگم نه میخورند و هر روز با مشک و حبه  
خویش مباحثه نماید و در زمین سرادشید از آب سرد غسل نمیدند و در سینه کبکیزار و در صد  
پنجاه و پنج حبس با بعضی لقمه و ماده فالج حلت کرده در سخن مکان چوک مدفون گشته  
از طرف حضرت عرس نشو و پسرش که مادر جلوی او بجای ایشان سوواران حاضر کاب سادت است

### میرنواب

دربار ایشان سیدزاده بزرگ بودند که در ابتدای شباب و والدین ایشان قصداً نموده تکلیف  
گذرانیدند و آونامی سیوه فروشن ساکن است به منزل حسینی علم این هر دو برادر را در خانه  
آورده بتوقیر بجای فرزندان خود پرورش نمود که خود زمانه وضع بوده زن و فرزند نمیداشت  
همه تنگداری ایشان میبود بعد مردن مراد که برادر ایشان جلاوطن کرد که خبرش  
معلوم نشد و میرنواب در صحبت فقیران حالت جذب پیدا کرده در دوکان راسته مذکور  
منقل دوکان مراد بونشست و پانزده نجایرون نگذشت مدت به پیر قریب سی سال  
در همون دوکان بوده با همچکس سخن نیک و دشتاره های خرد خرد خاک رو بروی  
خویش از دست خویش دست میزد و باز میشت و هر کس که رو بر او می استاد  
به دماغ میشد و بول و براز در همون دوکان میکردند تا بوی ناخوش نشامه میرید حضور پر نور  
او ام الله اقبال اکثر سواری مبارک ملاحظه میفرمودند و اکثر فیهما عنایت می نمودند از نزد  
مبارکجه با دیو میه و طعام نخچه مقرر بود که خدمتگاران می آوردند و میخوایند و خدمتها  
یکروزند اتفاقاً خلاف عادت روزی از جای خود برخاسته بیرون حجره و دوکان آمده کاری  
بازاری را کرد دسته برای گراییدار نه طلبیده سوار شدند و بهر و تختانه حضور آمدند  
خوبه دولت و اقبال بجزو استماع خبر و روز و کاری را اندرون باغ طلب فرسوه ملاقات نمودند

دو هزار روپیه نقد عنایت کردند و دشاله پوشانیدند باز به بکام خویش آمدند و بعد چند روز گذشتند در سینه یک هزار روپیه و صد و پنجاه و پنج سکه حضور پر نور در تیار می عرس اول دو هزار روپیه بفتح الشکر بگ خان خانانان مرحمت نمودند و منزل بهنایت تزک از پادشاهی عاشورخانه بر قبرشان بردند و بهین دستور عرس میشود پیش از انتقال ایشان شخصی افغان روپیه در خدمت ایشان نشست و خود را میر ایشان مشهور کرد و به دستور ایشان پشاورای خاک می بست و نیکت الحال دو صد روپیه با هزار از حضور می یابد قبر ایشان عقب کاروان بیرون دروازه پل قدیم است میان پسیا و در عهد حضرت متفرقت منزل میان پسیا لاکتر ناصی میدید که در دوکان ظروف فروش کلی در بازار سدی عنبر خان تن برهنه بایک گلیم کهنه می نشست و از هر آینه در رنده پسیا یعنی پول سیلید باین صدا که میان پسیا و دوست دراز میگردد تا اینکه نام ایشان میان پسیا شد و الحال درین عهد سبک گالغالی و نظایر عالی منظور نظر شده چنان شدید پیدا کرد که با خدسگاران و لباس و دشاله عمده بر راسته حسین علم در دوکان سر راه بالای سندی نشست و طعام لذیذ می خورد و طلبیدن پسیا هم فراموش نمود چون انتقال کرد او بپایان شده متصل در دروازه پل در آبدارخانه کلان محرم مدفون گردید حال استکف تمام از حضور عرس میشود سوای طلب پول برای گانجا دیگر هیچ نمی طلبید و هیچ کشف و کرامت بنظر آید چون از نزد ما راجه با در یومیه و خوراک داشت مردم مغلس با نخطاط جمع شده ولی گردانیدند و العلم عند الله

## حسینی پادشاه صا. قدس سره

از مساوات صحیح النسب اندازان ایام که حالت جذب پیدا نمودند در رواق پل موسی ندی نشستند

از سزا پارسینه با هیچکس سخن نمیگفت غیر از سخنان مجذوبانه اما مطلب بر صاحب مطلب از گفتگویی  
ایشان هویدا میگردد و صرف از خود بخیر بودند و پدید آمدن جمعی از عرب بسیار منتقد ایشان شده  
بخانه خود آورده و بجمع امور لایبردی خدمت می نمودند و آن متعین کرد که شب و روز در خدمت بوده  
خدمت گذاری میکرد و در خرق عادات ایشان مردم بسیار بیان میکنند بقتین که خالی از کمال  
نخواهد بود آخر از آخر عمر حضرت غفرانهاست تا آخر عمر حضرت متقن منزل بوده و حلت فرموده  
قبر ایشان عقب کاروان در مکانی خرد خوشنوع تپاری جمعی را مذکور که خود هم بعد از حضرت  
همونجا مدفون گردید

## حسینی باو شاه ساکن مستعد پوره

اعلی از بند و ستان وارد حیدرآباد شده در مستعد پوره مقام گزینند بوقت شب مردم جمع شده  
جوامع خود عرض میکردند و ایشان چپه از اقویذ و فلیته میدادند و گویند سخن مانی الغنیر مردم بزبان  
خوشتر میگفتند عاصی یک روز ملاقات کرد و مجمع زنها بسیار دید حضرت فضیلت النساء بیگم  
صاحب بسیار توجه میداشتند که در باره ورود و مبارزه با او از فقاوئش ت و او بود که  
در فلان ماه داخل مکان خویش خواهند شد و هم چنین بطور آمد بخدمت در بمونجا مدفون  
شدند پس ایشان تا حال بود

## قادر باو شاه

از نجبای قوم بودند در عالم جذب و سلوک که با هم بود در انشای راسته حیدرآباد پور از می  
و میخواستند و هجوم مردم اطراف می بود و طعام از باجاک می آوردند و ایشان میداشتند  
و خود میگفتند که این طعام را به چهار منار نمایند بیارند یا به یک مسجد نمایند بیارند

یا بچار کمان غرض جا بجا میفرستادی و هر اقسام طعام را یکجا کرده بخوردی و برگ تنبول  
بسیار شب و روز با استعمال می آوردند در آخر عهد حضرت مغفرت منزل قضا نموده متصل قبر حسین  
بادشاه مذکور مدفون گردیدند عرس هم میشود

## شاه کراک بکل

فقیرن بود که با یک لنگه یعنی قسم تند مختصر و گلیم سرو پا برهنه در راسته درگاه برهنه صاحب  
رو بروی دروازه مقبره رفیع الملک بهادر داد حضرت مغفرت منزل در سایه سانیان خرد  
می نشست و از هر آئینه و وزنه سوال میکرد باین عهد که صاحب خیر شما دوست دارم بگرداند اگر کسی او میگرفت و ندانم  
و جای بکنی مانند نهایت صاف و پاکیزه میباشند هر کس که بدیری نشست او را روانه میکرد  
چون رفیع الملک بهادر در حیات خود از آنجا برخیزد و در سجده خرد و بران که متصل بود فرود  
آمد و بعد چندی در محون مسجد قضا کردند و الحال در مسجد مذکور جوانان چو کیداران  
کرا و گری و بعت میمانند و قبر ایشان رو بروی مسجد سر راه بر چوبو تره حسره است  
روزی والده و والده عاصی که زبان هندی نانی گویند در سن قریب یکصد سال بیمار شده  
تا اینکه از پلنگ خواب بر سر زمین فرود آوردند و دانستند که جان بحق شد و عاصی موحنال  
خویش میرا بن الدین علیخان برای تیاری قبر دروازه بزرگان خود که متصل درگاه حضرت  
برهنه صاحب است میرفتیم چون نزدیک ایشان رسیدیم ایشان بر طبق معمول خود آواز  
دادند که صاحب خیر شما حال عاصی که تیز مزاج بودند جواب دادند که چه چیز و کجا خیریت حال این  
تیاری قبر او خویش کرده است میریم شاه صاحب مذکور فرمود که ترا معلوم نشد که آواز  
بیاری نجات یافت و طعام خورد و برگ تنبول خورده نشسته است او شانزده تنالی شاه  
عادل است که چون عاصی و خال عاصی بر شتم در خانه آمده دیدیم که همه خوشحالند و مزاج نانی صاحب

بخیریت است بعد چهار سال در سن کیصد و چهار سالگی قضا نمودند روزی از طرف دروازه  
 یاقوت پوره اندرون شهر موافق معمول هر روزه که می آمدند عاصمی و میر تقی را خان بهادر سپه  
 ما بهرالدوله بهادر در دروازه خود در ایوان چو کاس ستاده بودیم شاه صاحب مذکور آمده  
 سوال کردند عاصمی جواب داد که بالفعل چیزی حاضر نیست و میر تقی را خان نیز همین جواب دادند  
 شاه صاحب مذکور سخنان مذکور فرمود و در صدر پروین نقیام و زکریا حجه گذارشته ایاز آفتابان  
 و در پروین بهادر و گرنه همه بزرگی خوانند رفت میر تقی را خان که چیه بوجه نیاید همین  
 وقت و در پروین آورده مذکور این بعد از آن در دست عاصمی قبایل های بکمان خانان نور که بود  
 فرمود این کاغذ بنمایند عاصمی قبایل را کشاده بنظر در آورده بعد ملاحظه فرمود که ازین سه  
 فلان صاحب مهر حیران خواهد کرد فکر او نمایند فی الواقعی به و نصاحب مهر باد و ماه حیران کرد  
 عاصمی در تمام عمر خویش انبقر رجم از هیچ فقیر خرق عادت ندید و برای شنیدن دفتر باست  
 الا از محبوب علی شاه که ذکر ایشان می آید

## محبوب علی شاه

بزرگی بود سن هفتاد ساله در راسته و بازار بایک لنگو ط و از آن بسیار خرد و پاره پاره است  
 شاخهای گوسفندان و پارچه های بوییده که نه پدشته در لعل و در آغوش خویش میگرفت  
 و حفاظت میداشتند بر کس که میخواست در خانه آورده طعام بخواند پس ایشان تا شستن  
 در خانه اش گاهی رکوع و در رکوع قرآن شریف حفظ باقرات کمال خوش الحانی میخواندند  
 و گاهی مرثیه با سوز جگر سوز بخونی تمام میخواندند بر وقت می آورد و گاهی کبت و هرت خیال پند  
 با قواعد استوار عالم موسیقی میرانیدند و گاهی در عسکه و فارسی و گاهی در لنگی و سبزی و کلمتری  
 و غیره زبانهای مختلف گفتگو میکردند الغرض فقیر صاحب کمال بود روزی عاصمی در اوان عاصمی

ایشان را در خانه بوقت صبح آوردند و حجامت مرویش در وقت کنایند لباس نو پوشانیدند  
 طعام خورانیدند و عرض کرد که یا مولی خبر و در دستقیم آل و ایسا گرم است که در بلده نزد میر عالم  
 می آید خواهد آمد یازده فرمود خانه نظام خراب جنازه او هم در بلده خواهد آمد فی الواقعی بسه  
 انتقال تا بوقتش بر کوه شریف آمده در فون گروید روزیکه انتقال فرمود علی بیگ حسان  
 با و از راه گذشت ایشان خلاف معمول آواز دادند که علی بیگ حسان اینجا بیانه بر گاه او  
 نزدیک آمد فرمود که ما ازین جهان فانی بجهان جاودانی نقل میکنیم هر حاجتی و مطلبی و رعای  
 که در دل خود داشته باشی باظهار آری تا روا کنیم خان مذکور جواب داد بلی تو هر روز میروی  
 و می آئی و مرا پیچ پروای از تو نیست چون بوقت مغرب با از آن راه گذشت ایشان همین  
 کلمات اعاده نمودند و او همون جواب داد صبح روز دیگر شنبه که ایشان حالت کردند جان بگیا  
 را آنوقت افسوسها دست داد که چه خطا کردم چرا عرض حاجت خود نمونم بعد حالت در محل  
 چنگلنی پوره بیرون شهر در فون نمودند معصوم صاحب سوداگری ترک کرده مرید شده بتاراجی

در گذرانید

## شاه کمال

از جمله سادات صحیح النسب بودند مدتی در بزاز شریف داشته ترک لباس و تیا کرده صفائی  
 چارابرو گرفته وارد بلده حمید را آباد گشته اکثر صحبت هم را چه با او بوده اشعار اساتذ  
 میخواندند بکمال خوشحالی که اکثر شعرا طوطی و کن نام ایشان نهاده بودند سرو پا برهنه با یک  
 لنگه پای که ترمی پوشید دیگر از خست پوشید پیچ نمیداشت شیرین کلامی نهایت فصاحت  
 و لطافت بود هر گاه بیرون بر می آمد بالای بتاری دو گاوی گهواره آویخته بر آن گهواره  
 می نشست و نقاره بالای اوه شتر پیش پیش بتاری سوار می نمودند یک موضع در مضاف بزاز



جاگیزش بودیم و شخم قوی بخش بودند و جای خوش بود گاه گاهی وارد بلاد میشدند امیران سرکار  
 بسیار دوست میداشتند و سینه کینار و در و صد و پنجاه و ده یک حبس رحلت کرده آن طرف  
 ریای سوی دریندی باز چو بنیاد رفون شدند پسر کلان ایشان خاکسار حسین نام در رساله  
 شمس الامراء پیر کبریا است **شاه خاموش** از ساکنان قلعه بیدیز  
 عقب مکسی در والان سوی مبارک و قریب شریف فرود آمدند از نزد حماراچه پادشاه و پادشاه  
 امشاز روز خاموش از پادشاه بچشم سخن بنگینند عاصی محراب و راق این چند بزرگان حال را  
 چشم خود دیده است اما خرق عادت بچشم ظاهر انظر معین در آن کسانیکه دیده باشد البته ایشان  
 معتقد خواهند بود العالمین الله

## پیر بادشاه صاحب یک قدس سره

آنحضرت ساکن گلشن آباد یک انداز وقت آنجناب شبانه روز پیر بادشاه و عبادت معبود  
 بر حق میگذاشت چون حضرت نذرت آنسا میگویم صاحب از او به بیت بر چه شد از حدوق سیند  
 پر اعتقاد و اقتدار اوت و صداقت بتقدیم ساینده دست به بیت است آنحضرت داده هر کس  
 و بجز مات شاید از آنقدر و جواهر و اتمش و جای سیر حال سرور ساختند بسیار مردم از ابل حیدر آباد  
 و سرداران کرنول و غیره بجلقه اروت و بیت آنحضرت مریدان آنجناب اند و فرزند ولایت  
 داشت یکی شاه عالم دیگری محبوب عالم اما شاه عالم ابد حلت آنحضرت درت دید و قات تجوی تمام بسر برده در مقبره پیر  
 بزرگوار خود که از می ثبات حضرت پیر صاحب موصوف است در فون شدند فرزندان شاه عالم  
 صاحب یکی ابدال صاحب دومی جمیلانی صاحب درینو لادری جایگزینند فرزندان محبوب عالم صاحب  
 همین پور خلافت پیر بادشاه صاحب در تقصیر با ویر سکونت دارند و بجمعی صاحب چوئی صاحب